



حرمت غیبت مخالف

محمد زَرَوَندی رحمانی*

چکیده

یکی از دغدغه‌های اساسی بشر امروز مقولات اخلاقی (اعم از اخلاق فردی و اجتماعی) است. بسیاری از مشکلات، اختلافات و نابسامانی‌های جوامع بشری ناشی از فقدان آن است.

یکی از این مقولات اخلاقی «غیبت» است که مباحث فراوانی را دربر دارد. صاحب‌نظران درباره قلمرو غیبت حرام اختلاف دارند. مشهور فقیهان امامیه بر این باورند که غیبت غیرشیعیه اثناعشری جایز است. این نوشتار، نخست، ادله هفت‌گانه شیعه قائل به جواز را بررسی و نقد کرده است؛ سپس، ادله‌ای را اقامه کرده است بر حرمت غیبت مطلق مسلمان، اعم از فرقه‌های مختلف شیعه و مسلمانان اهل سنت، به‌جز ناصبی و غالی.

کلیدواژه‌گان: غیبت، مؤمن، مخالف، ناصبی، غالی، حرمت، جواز.

دین اسلام آئینی همساز با فطریات انسانی است. فقه اسلامی از سرچشمه وحی جوشیده و در دامن پاک اهل بیت علیهم السلام رشدونمو کرده است؛ از این رو، از ویژگی‌های فراوانی همچون ژرف‌نگری، غنا، کمال و پاسخگویی به نیازهای بشری در ساختارهای اجتماعی و حکومتی برخوردار است.

از برجستگی‌های فقه امامیه، جامعیت و فراگیری آن است؛ به گونه‌ای که برای همه ابعاد زندگی اجتماعی دنیوی و اخروی آدمی سخن نو، برنامه و قانون دارد. فقه امامیه به سبب دارا بودن این ویژگی، به رشته‌ها و گرایش‌های گوناگونی می‌تواند تقسیم شود، مانند فقه‌القضاء، فقه‌العائله، فقه‌السیاسه، فقه‌العباده، فقه‌التربیه و فقه محیط‌زیست. هریک از این گرایش‌ها نیز ممکن است به ده‌ها گرایش منشعب شود.

بی‌گمان، آموزه‌های اخلاقی، اعم از اخلاق عمومی، حرفه‌ای و خصوصی در جهان صنعتی امروز از دغدغه‌های اساسی و بنیادین به‌شمار می‌رود؛ به گونه‌ای که بسیاری از مشکلات، اختلافات و معضلات گریبان‌گیر بشر از آن ناشی می‌شود و بحران ناشی از فقه آن روز به‌روز دامن‌گیرتر می‌شود. از این رو، به نظر می‌رسد پرداختن به مباحث فقهی - اخلاقی از اهمیت درجه اول برخوردار است.

یکی از این مباحث فقهی - اخلاقی غیبت است. این مبحث ابعاد و شاخه‌های گوناگونی دارد. برخی از نمونه‌های این گوناگونی عبارت‌اند از: موضوع‌شناسی غیبت، فرق آن با مباحثی مانند تهمت، حکم‌شناسی، عوامل وادارکننده، آثار اجتماعی و فردی و راه‌های جلوگیری از آن.

موضوع این نوشتار عبارت است از اینکه آیا غیبت مسلمانان غیرشیعه دوازده‌امامی که در اصطلاح فقه با عنوان «مخالف» از آنها یاد می‌شود (اعم از فرقه‌های شیعه، مانند زیدیه، اسماعلیه و علویه، یا اهل سنت) جایز است یا نه. رویکرد این نوشتار اثبات حرمت و عدم جواز است.

یادآوری لازم

پیش از ورود به اصل مطلب، یادآوری این نکته ضروری است که بحث پیش‌رو علمی و استدلالی است؛ بنابراین، اگر در مقام اثبات یا رد مطلبی، از واژه‌هایی مانند کفر استفاده می‌شود، باید توجه داشت که:

نخست: گوینده در مقام بحث علمی است، نه توهین؛

دوم: این نظرِ شخص فقیه است، نه نظر و موضع شیعه و فقیهان آن؛

سوم: مقصود از «کفر» مفهوم اصطلاحی آن (انکار خدا) نیست؛

چهارم: این‌گونه تعابیر در کلمات فقیهان گذشته و معاصر اهل سنت نیز دیده می‌شود. در این باره تلقی شیعیان این است که این فقط باور گوینده است، نه اهل سنت. از باب نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

ابن حجر هیثمی، یکی از عالمان بزرگ اهل سنت می‌نویسد:

مذهب ابوحنیفه بر آن است که منکر خلافت ابوبکر یا عمر کافر است؛ هرچند برخی از آنها نظر دیگری دارند، نظر صحیح آن است که منکر خلافت ابوبکر و عمر کافر است. این مطلب در کتاب‌های الغایة [نوشته] سروجی، فتاویٰ ظهیریه، الأصل [نوشته] محمدبن الحسن و فتاویٰ بدیعیه آمده است. ابوحنیفه شیعه را به کافر و غیرکافر تقسیم کرده است؛ برخی از فرقه‌های شیعه را کافر و برخی را کافر ندانسته، ولی نظر صحیح آن است که هرکس خلافت ابوبکر و عمر را انکار کند، کافر است (ابن حجر، ۱۴۱۷ق: ص ۱۳۸).

نقی‌الدین سُبکی، از دیگر علمای بزرگ اهل سنت می‌گوید:

در کتاب محیط، از کتاب‌های حنفیه آمده: نماز، پشت‌سر شیعه جایز نیست؛ زیرا آنان خلافت ابوبکر را که صحابه بر آن اجماع دارند، انکار می‌کنند. در کتاب خلاصه، از کتاب‌های حنفی‌ها آمده: منکر خلافت ابوبکر کافر است. همچنین، در کتاب فتاویٰ بدیعیه آمده است: کسی که

امامت و رهبری ابوبکر را انکار کند، کافر است؛ گرچه برخی گفته‌اند بدعت‌گذار است، اما نظر صحیح آن است که چنین شخصی کافر است (السبکی، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ص ۵۷۶).

کمال‌الدین سیواسی در شرح فتح‌القدیر می‌نویسد:

هرکس از روافض (شیعیان)، علی را بر سه خلیفه مقدم بدانند، بدعت‌گذار است و اگر خلافت ابوبکر و عمر را انکار نماید، کافر است (سیواسی، ۱۴۳۰ق: ج ۱، ص ۳۵۰).

ابوسعید خادمی آورده است:

ظهیرالدین مرغینانی در کتاب‌الظهیریه می‌نویسد: بنا بر قول صحیح، منکر امامت ابوبکر، کافر است. همچنین، بنا بر صحیح‌ترین اقوال، منکر خلافت عمر نیز کافر است (الخادمی، ۱۱۷۶ق: ج ۲، ص ۱۰۴).

ابن نجیم حنفی می‌گوید:

شیعه اگر علی را بر سه خلیفه مقدم بدانند، بدعت‌گذار و اگر خلافت ابوبکر و عمر را انکار کند، کافر است (ابن‌نجیم، ۲۰۱۰م: ج ۱، ص ۳۷۰).

هیئت عالی افتای سعودی در پاسخ به پرسشی درباره شیعه نوشته است:

اگر موضوع، همان باشد که در متن پرسش آمده، مبنی بر اینکه گروهی که به مذهب جعفری منسوب هستند، «یا علی» و «یا حسین» می‌گویند، در آن صورت، آنها گروهی مشرک و مرتد هستند (الدویش، ۱۴۲۴ق: ج ۳، شماره ۳۰۰۸).

این فتوا به امضای چهار تن از اعضای هیئت عالی سعودی به شرح ذیل رسیده است:

رئیس هیئت فتوا: عبدالعزیز بن عبدالله بن باز.

اعضای هیئت: عبدالرزاق عقیفی، عبدالله بن غدیان و عبدالله بن قعود.

۱. اقوال

فقیهان درباره جواز و عدم جواز غیبت مخالف چند نظر دارند. مهم‌ترین آنها، که در بحث ما اهمیت دارد و مجوز نقد و بررسی این نوشتار است، عبارت‌اند از:

الف. جواز مطلق: یعنی هرکس که از قلمرو شیعه اثناعشری خارج باشد، اعم از اهل سنت و شیعیان غیراثناعشری زیدیه، اسماعیلیه و فتحیه، غیبتش جایز است؛

ب. حرمت مطلق: به جز ناصبی و غالی، غیبت مخالفان مطلقاً حرام است.

اقوال دیگری نیز وجود دارد که از اهمیت چندانی برخوردار نیست، از جمله حرمت غیبت همه مسلمانان، حتی ناصبی و غالی.

۲. بررسی ادله

۱-۲. ادله جواز

صاحبان قول جواز غیبت مخالف به ادله‌ای استدلال کرده‌اند. یکی از قائلان به جواز، صاحب مصباح‌الفقاهه است. ایشان با تفصیل بیشتری وارد بحث شده و با بیانات و استدلال‌های مختلفی قول به جواز را اثبات کرده است؛ افزون‌براین، نظرات ایشان، نسبت به استدلال دیگر فقیهان، عالمانه‌تر نیز هست. بنابراین، در این بخش، بیانات ایشان نقد و بررسی می‌شود؛ با وجود این، اگر در میان ادله دیگران دلیلی باشد که در مطالب ایشان نیامده باشد، بررسی می‌شود.

مطالب آیت‌الله خوئی گوناگون است. در مجموع، آنها را ضمن چند دلیل می‌توان جمع‌بندی کرد.

۱-۱-۲. دلیل نخست

در روایات و ادعیه و زیارات، لعن و وجوب براءت و ناسزا و اتهام و وقیعه‌نویسی، یعنی غیبت آنها، جایز شمرده شده است. دلیل این حکم هم اهل بدعت و ریب بودن آنان دانسته شده است (خوئی، ۱۴۱۳ق: ج ۳۵، ص ۴۹۷). با توجه به این روایات، غیبت آنها جایز خواهد بود.

پاسخ

نخست: ایشان از سند روایات، ادعیه و زیاراتی که بر عناوین فوق دلالت دارد، بحثی نکرده است که آیا از نظر سند تمام است یا نه. چه بسا دست کم برخی از این منابع، از نظر سند، طبق مبانی خود ایشان ضعیف باشد.

دوم: ایشان در پایان استدلال می‌فرماید: «لَا تَهْمُ اهل البدع والریب». پس جواز دایرمدار صدق این دو عنوان است.

پرواضح است همه مخالفان اهل بدعت و ریب نیستند؛ چون بدعت، طبق نظر مشهور، عبارت است از اینکه چیزی را در دین وارد کنیم که جزء دین نیست، و همه فرقه‌های شیعه و اهل سنت مصداق آن نیستند؛ به‌ویژه، با توجه به اینکه بیشتر اهل سنت، به عقاید انحرافی (از جمله مبحث امامت) جاهل قاصرند، عنوان اهل بدعت و ریب بر آنها صادق نیست. پس دلیل اخص از مدعاست.

سوم: مدعا این است که ادله حرمت غیبت، مخالف و اهل سنت را دربر نمی‌گیرد و آنها تخصصاً خارج‌اند. نتیجه استدلال ایشان، بر فرض قبول، این است که اهل سنت تخصصاً خارج‌اند، نه اینکه ادله حرمت غیبت شامل آنها می‌شود، ولی به دلیل خاصی، از تحت ادله حرمت خارج شده‌اند. این مطلب ثمره فقهی دارد، زیرا اگر جواز غیبت از باب تخصیص باشد، در موارد شک در تخصیص، مرجع عموم ادله است که عبارت است از آیه و روایات دال بر حرمت؛ چون، برخلاف مبنای تخصّص، در تخصیص زاید شک داریم.

۲-۱-۲. دلیل دوم

ایشان می‌فرماید:

«بل لا شبهة في كفرهم لأنّ انكار الولاية الائمة عليهم السلام حتى الواحد منهم و الاعتقاد بخلافة غيرهم و بالعقاید الخرافية كالجبر و نحوه يوجب الكفر و الزندقه (خوئی، ۱۴۱۳ق: ج ۳۵، ص ۵۰۳): شبهه‌ای در کفر مخالف نیست، زیرا انکار امامان عليهم السلام، حتی یک نفر از آنها، و عقیده به خلافت غیر ائمه عليهم السلام و عقیده به باورهای خرافی، مانند عقیده به جبر و همانند آن سبب کافر شدن و زندقه شدن می‌گردد.»

بسیاری از صاحبان این نظریه، از جمله صاحب حدائق (بحرانی، ۱۴۰۸ق: ج ۱۸، ص ۱۴۷)، به این استدلال اعتماد کرده‌اند. همچنین، روایاتی که بر کافر بودن مخالف دلالت دارد، در حدی است که صاحب مصباح‌الفقاهه تعبیر به تواتر می‌کند. با توجه به این دو مطلب، شایسته است پاسخ این استدلال با تفصیل بیشتری داده شود و به پاسخ‌ها یا توجیهاتی که از این روایات برمی‌آید، اشاره گردد.

نخست: «کفر» در این موارد، کفر اصطلاحی فقهی نیست تا موضوع حرمت غیبت که مسلم است، منتفی باشد؛ زیرا لازمه‌اش این است که احکام کفر (مانند نجاست، عدم حلیت ذبیحه، بطلان ازدواج با زنان مسلمان و عدم حرمت تصرف در اموال آنها) نیز بر آنها مترتب شود. هیچ فقیهی هم ملتزم به این امر نمی‌شود. خود ایشان در مقام رد ادعای صاحب عروه که منکر وجوب حج را کافر می‌داند (طباطبائی یزدی، ۱۴۲۵ق: ج ۲، ص ۳۳۷)، می‌فرماید: ملاک کفر و اسلام سه امر است: ۱. شهادت به وحدانیت خدا؛ ۲. شهادت به رسالت؛ ۳. اعتقاد به معاد. اما انکار ضروری دین، بنفسه موجب کفر نمی‌شود؛ مگر تکذیب رسالت. سپس می‌فرماید: کفر در کلام فقیهان در اصطلاحاتی مانند کفران نعمت یا ترک عمل به کار می‌رود (خوئی، ۱۴۱۳ق: ج ۲۶، ص ۳).

دوم: کافر، مانند مؤمن، دو مفهوم و اطلاق دارد: ۱. کافر در مقابل مؤمن به معنای خاص؛ ۲. کافر در مقابل مؤمن به معنای عام، که عبارت است از مطلق مسلمانانی که به شهادتین اقرار کرده‌اند. کفر در این روایات به معنای دوم است.

سوم: کافر در فرهنگ اسلامی دارای دو مفهوم اصطلاحی است: ۱. کافری که موضوع احکامی مانند طهارت و نجاست و حلیت ذبیحه و صحت تناکح است. مقومات این مفهوم عبارت است از اقرار به وحدانیت و رسالت، یعنی شهادتین و اعتقاد به معاد. ۲. کافری که موضوع است برای قبولی اعمال و سعادت اخروی. مقومات این مفهوم، افزون بر اقرار به وحدانیت و رسالت، اقرار به ولایت هم هست. شاهد این مدعا، این فتوای فقیهان است: بر شخصی که به وحدانیت و رسالت اقرار دارد، احکام مؤمن مترتب

می‌شود؛ ولی برای قبولی اعمال و سعادت اخروی، اقرار و ایمان به ولایت ائمه علیهم‌السلام شرط است (سبحانی، ۱۴۲۴ق: ص ۵۶۹).

چهارم: برخی معتقدند روایاتی که بر مخالف بودن کافر دلالت دارد، از حیث احکام شرعی نیست؛ بلکه از حیث ثواب و عقاب است؛ یعنی همان‌گونه که کافران در آخرت عقاب می‌شوند، مخالف هم عقاب می‌شود.

یکی از فقیهانی که به این نکته دست یافته، محقق حائری، مؤسس حوزه علمیه است. به‌باور ایشان، ادله حرمت غیبت را مختص مؤمن به معنای شیعه اثناعشری دانستن، وجهی ندارد. موضوع در بسیاری از روایات مسلم است و میان عنوان مسلم با عنوان مؤمن تعارض نیست؛ زیرا هر دو مثبتین‌اند و اگر روایات دال بر کافر بودن مخالفان دلیل این تخصیص باشد، صحیح نیست؛ زیرا باید به فروعی ملتزم بشویم که کسی به آن ملتزم نمی‌شود. ایشان، در پایان، در مقام توجیه این روایات می‌فرماید: روایات دال بر اینکه مخالف کافر است، در مقام بیان حکم شرعی نیست؛ بلکه در مقام بیان آثار ضروری، مانند ثواب و عقاب است (اراکی، ۱۴۱۳ق: ص ۲۱۰).

پنجم: امامت مانند نبوت از جانب خداست. پس از رحلت رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فقط امام علیه‌السلام است که انسان را در مسیر حق قرار می‌دهد. طبق روایات و دعاهایی، مانند زیارت جامعه، که از ائمه علیهم‌السلام رسیده، آنها عین حق و صراط مستقیم‌اند: «أنتم الصراط الأقوم» (قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره، ص ۸۸۹). بنابراین، نتیجه قهری و قطعی انکار امامت، گمراهی و ضلالت است؛ همان‌گونه که کفر به خدا و رسالت موجب ضلالت و گمراهی است. پس در این روایات اگر تعبیر به کفر شده است، از حیث این اثر قهری و مسلم و وجه مشابَهتی است که میان کفر به خدا و کفر به ائمه علیهم‌السلام هست: انکار هر دو موجب گمراهی و ضلالت است.

ششم: این روایات فقط ناظر به صنف خاصی از مخالفان (ناصبی‌ها) است که با ائمه علیهم‌السلام دشمنی و عداوت دارند. شاهد بر این توجیه این است که ائمه علیهم‌السلام در بعضی از روایات، ناصبی را از یهود و نصارا شَرتر دانسته‌اند. شیخ حر عاملی روایات زیادی را به این مضمون گزارش کرده است (۱۴۱۰ق: ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۵-۱). شاهد دیگر اینکه، بسیاری از مخالفان از محبان ائمه علیهم‌السلام و حتی از شاگردان مورد اعتماد و توجه ایشان بوده‌اند؛ افرادی

مانند محمد بن اسماعیل سکونی و حفص بن غیاث که گاهی با تعبیر «جعلت فداک» سؤال می‌کردند. همچنین، برخی از مخالفان، روایات زیادی گزارش کرده‌اند که مستند بسیاری از فروع فقهی است. حتی عده‌ای از ایشان از اصحاب نزدیک ائمه علیهم‌السلام به‌شمار می‌آمده‌اند، مانند زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام.

طبق مضمون این روایات، حتی می‌توان گفت بیشتر مسلمانان جهان کافرند، چون منکر ائمه علیهم‌السلام هستند؛ همچنین، می‌توان گفت شاگردانی که محب و محبوب ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند و احادیث آنها مستند فروع فقهی است، کافرند؛ بر این پایه، زید بن علی که بیشتر مردم یمن پیرو او هستند هم کافر است. پاسخ‌ها و توجیهاات دیگری نیز از این روایات برمی‌آید که از حوصله این نوشتار خارج است.

۲-۱-۳. دلیل سوم

مخالف مصداق متجاهر به فسق است و غیبت متجاهر جایز است، زیرا شرط تحقق غیبت مستور بودن عیب است (خونی، ۱۴۱۲ق: ج ۱۵، ص ۴۹۸).

پاسخ

نخست: در صورتی بطلان عمل موجب فسق است که مکلف علم به بطلان داشته باشد. اهل سنت نه تنها علم به بطلان ندارند، علم به صحت دارند؛ وگرنه لازم می‌آید مؤمن اثناعشری نیز که اعمالش باطل است و علم به بطلان ندارد، فاسق باشد. یکی از فقیهانی که به این مطلب تصریح کرده‌اند، خود ایشان است. وی در مقام بیان تعریف گناهی که موجب فسق می‌شود، می‌فرماید:

گناهی که به آن تجاهر می‌شود، باید از چیزهایی باشد که موجب فسق شود. بنابراین، اگر فردی حرامی واقعی را انجام دهد، ولی منشأ عمل شبهه حکمیه باشد (مثل اینکه معتقد باشد گوشت خرگوش حلال است، اجتهاداً یا تقلیداً) یا منشأ عمل شبهه موضوعیه باشد (مثل اینکه خمر را به اعتقاد اینکه آب است، بنوشد)، در این موارد غیبت این‌گونه متجاهر جایز نیست (همان، ۱۴۱۳ق: ج ۳۵، ص ۵۲۴).

پرواضح است در این موارد بطلان عمل از آن جهت موجب فسق نمی‌شود، چون مکلف علم به بطلان ندارد.

دوم: چند دیدگاه درباره غیبت متجاهر وجود دارد:

الف. مطلقاً جایز است (بحرانی، ۱۴۰۸ق: ج ۸، ص ۱۶۶)؛

ب. باید قائل به تفصیل شد: اگر مورد غیبت قبحش کمتر از مورد تجاهر باشد، جایز است و اگر بیشتر باشد، جایز نیست (انصاری، ۱۴۱۱ق: ج ۳، ص ۴۳)؛

ج. غیبت متجاهر فقط درباره گناهی که تجاهر شده، صحیح است و در غیر آن جایز نیست (خوئی، ۱۴۱۳ق: ج ۳۵، ص ۵۲۳).

بنابراین، طبق مبنای خود ایشان، غیبت مخالف از آن جهت که متجاهر است، به‌طور مطلق جایز نیست. پس دلیل اخص از مدعاست.

۲-۱-۴. دلیل چهارم

مستفاد از آیه و روایات دال بر حرمت غیبت این است که موضوع حرمت «اخ المؤمن» است و مخالف مصداق اخ المؤمن نیست؛ زیرا عصمتی و اخوتی میان ما و آنها نیست. پس غیبت مخالف جایز است، چون مناسبت حکم و موضوع اقتضا دارد اطلاق ادله حرمت غیبت بر خصوص مؤمن، به‌معنای خاص، حمل شود (همان، ص ۴۹۸).

پاسخ

نخست: انحصار موضوع حرمت غیبت در اخ المؤمن پذیرفتنی نیست. گرچه طبق بعضی از ادله، موضوع حرمت غیبت در آیه فقط «اخ» است، ادله دیگر اعم از اخ المؤمن است؛ چون ادله اطلاق دارند.

دوم: برفرض تنزل، انحصار اخ المؤمن به شیعه اثناعشری پذیرفتنی نیست. در ادامه، در تبیین دلیل اول بر عدم جواز غیبت مخالف، به تفصیل، توضیح داده خواهد شد که خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در صدر آیه، مؤمن به‌معنای خاص و عام (هر دو) است. همچنین، در ادامه، روایات این باب نیز، به تفصیل، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۲-۱-۵. دلیل پنجم

یکی دیگر از استدلال‌های محقق خوئی روایاتی است که چنین دلالتی دارند: «الناصر لنا اهل البيت شر من اليهود والنصارى واهون من الكلب و إنه تعالى لم يخلق خلقاً أنجس من الكلب و إن الناصب لنا اهل البيت لا نجس منه» (حر عاملی، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ص ۲۱۹، باب ۱۱، ح ۵-۵). طبق مضمون این روایات، ناصبی در حکم کافر است؛ پس غیبت او جایز است.

پاسخ

نخست: مدعای ایشان درباره ناصبی پذیرفتنی است. ادله حرمت غیبت درباره ناصبی و حتی غالی، به همین روایات تخصیص خورده و جایز است. به نظر می‌رسد این مطلب مسلم است و به بحث و استدلال بیشتر نیازی ندارد. با وجود این، تخصیص ناصبی و غالی ثابت نمی‌کند غیبت همه مخالفان جایز است؛ چون پرواضح است همه مخالفان مصداق ناصبی نیستند. اکثر قریب به اتفاق مخالفان و اهل سنت، اهل بیت رسول الله ﷺ را دوست دارند. پس این دلیل اخص از مدعاست.

دوم: جواز غیبت ناصبی از باب تخصیص است، نه تخصص و خروج موضوعی؛ درحالی که مدعا این است که غیبت مخالف تخصصاً خارج است. این دو مبنا با یکدیگر متفاوت‌اند. ثمره فقهی این تفاوت نیز در بندهای پیشین گفته شد.

۲-۱-۶. دلیل ششم

سیره متشرعه و علما دلیل ششم است. این دلیل از مختصات محقق خوئی بوده و در سخنان دیگران دیده نشده است. ایشان می‌فرماید:

«الوجه الرابع قيام السيرة المستمرة بين عوام الشيعة و علمائهم على غيبة المخالفين، بل سبهم و لعنهم في جميع الأعصار و الأمصار، بل في الجواهر أن جواز ذلك من الضروريات» (خوئی، ۱۴۱۳ق: ج ۳۵، ص ۴۹۹): دلیل چهارم بر جواز غیبت مخالف، سیره مستمره میان عوام و علمای شیعه بر غیبت مخالفان است؛ بلکه جواز لعن در همه زمان‌ها و شهرها. به نظر صاحب جواهر، این مطلب از ضروریات است.

پاسخ

نخست: این استدلال هم اشکال صغروی دارد. اینکه میان شیعیان، فی الجمله، غیبت غیرشیعۀ اثناعشری مرسوم است، پذیرفتنی است. باوجوداین، ادعای سیره با این ویژگی‌ها جای انکار دارد و اثبات آن مشکل است: الف. بودن سیره مستمره تا عصر معصوم علیه السلام و در مرأی و منظر معصوم علیه السلام؛ ب. بودن در میان علما؛ ج. بودن در همه مکان‌ها و زمان‌ها.

دوم: برفرض پذیرش سیره، این سیره ناشی از مسامحه و لاابالی‌گری است. کما اینکه شیخ انصاری در برخی از سیره‌های قطعی این ادعا را داشته است (انصاری، ۱۴۱۱ق: ج ۳، ص ۴۲).

سوم: برفرض تنزل، استمرار این سیره و در مرأی و منظر یکی از معصومان علیهم السلام بودن آن پذیرفتنی نیست.

چهارم: برفرض تنزل، ممکن است گفته شود از این سیره به همان روایاتی که درباره حرمت غیبت مسلم ذکر شد، ردع شده است: یا به شکل صریح یا اطلاق و عموم.

پنجم: صاحب جواهر می‌فرماید: «جواز غیبت مخالف از ضروریات است». آیا ایشان به اینکه «اگر کسی منکر جواز غیبت مخالف شود، آثار انکار ضروری کفر بر او مترتب می‌شود» ملتزم می‌شود؟

۲-۱-۷. دلیل هفتم

برخی از فقیهان، از جمله شیخ انصاری، یکی از ادله جواز غیبت غیرشیعۀ اثناعشری را نبود احترام آنان دانسته‌اند. ایشان می‌فرمایند:

«فیجوز اغتیب المخالف کما یجوز لعنه و توهّم عموم الآیة کبعض الروایات لمطلق المسلم مدفوعٌ بما علم بضرورة المذهب من عدم إحترامهم» (انصاری، ۱۴۱۱ق: ج ۳، ص ۴۳): پس غیبت مخالف جایز است، همان‌گونه که لعن او جایز است و توهّم اینکه عموم آیه دال بر حرمت غیبت، مانند بعضی از روایات، شامل مطلقاً مسلمان می‌شود باطل است؛ زیرا عدم احترام غیرشیعۀ ضروری مذهب است.

ایشان در موارد دیگر نیز به این مطلب اشاره دارد. مثلاً در جمع‌بندی ادله می‌فرماید: شکی نیست در اینکه هرچیز موجب اهانت مؤمن باشد، جایز نیست؛ از آن جهت که مؤمن احترام دارد و مخالف احترام ندارد. در جای دیگری نیز تصریح می‌کند: مستفاد از روایات و غیر روایات، حرمت غیبت از آن جهت است که موجب نقص مؤمن است.

از مجموع سخنان شیخ انصاری استفاده می‌شود ملاک و معیار حرمت غیبت احترام و عزت شیعه اثناعشری است و مخالف، از آن جهت که احترام ندارد، غیبت او جایز است؛ چون ملاک و معیار حرمت غیبت مفقود است.

اشکال

نخست: پذیرفتنی نیست ملاک حرمت غیبت هتک احترام غیبت‌شونده باشد. چه بسا ملاکات دیگری هم وجود داشته باشد که بر ما پوشیده است. مثلاً خداوند متعال بنا دارد زبان شخص مکلف از بدگویی نسبت به دیگران بسته شود؛ به عبارت دیگر، مکلف چنین تربیت شود که از دیگران بدگویی نکند، اعم از اینکه هتک عرض دیگران را در پی داشته باشد یا نه.

محقق ایروانی در مقام رد شیخ انصاری می‌نویسد:

«فیدفعه انه لم یثبت کون تمام مناط حرمة الغيبة هو الإحترام فلعل نفس حفظ اللسان من التعرض لأعراض الناس مطلوب و فی التعرض خفة و مهانة و ذهاب بها و الخطاطا قدر للتعرض فی اعین الناس کما هو الشاهد بالوجدان» (ایروانی، ۴۲۱ق: ج ۱، ص ۳۲): مطلب شیخ دفع می‌شود به اینکه ثابت نشده تمام ملاک حرمت غیبت عبارت است از احترام غیبت‌شونده؛ زیرا شاید نفس حفظ زبان از متعرض شدن به آبروی مردم مطلوب شارع است و در منظر مردم، در تعرض به آبروی مردم سبکی و خواری و آبروریزی برای شخصی است که متعرض می‌شود؛ همان‌گونه که این مطلب بالوجدان دیده می‌شود.

دوم: برفرض تنزل و پذیرش کلام شیخ، احترام نداشتن مسلمان غیرشیعه پذیرفتنی

نیست؛ زیرا پس از این خواهد آمد که احترام و آبروی مسلمان غیرشیعه همانند احترام مال و جانش است و تعرض به آن جایز نیست.

۲-۱-۸. جمع بندی

با استقصا در سخنان صاحبان نظریه جواز غیبت مخالف، هفت دلیل به دست می آید. هریک از دلایل جداگانه نقد و بررسی گردید و با ادله مختلف رد شد. همچنین، ثابت شد دلیلی بر جواز غیبت مخالف، جز غالی و ناصبی، وجود ندارد. بنابراین، اگر نوبت به شک برسد، مرجع عموم و اطلاق ادله حرمت غیبت است؛ چون در اصول ثابت شده است اگر در تخصیص یا تقیید شک داشته باشیم، عموم و اطلاق ادله مرجع است.

۲-۲. ادله حرمت

به نظر می رسد غیبت مخالف، به جز ناصبی و غالی، حرام است. بر این مدعا ادله فراوانی ممکن است اقامه شود. برخی از این ادله عبارت اند از:

۲-۲-۱. دلیل نخست

دلیل نخست، اطلاق آیه دوازدهم سوره مبارکه حجرات است: ﴿وَلَا يَغْتَابَ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾ (نباید بعضی از شما بعضی دیگر را غیبت کند). این اطلاق شامل هر مسلمانی می شود، هر چند مصداق شیعه اثنا عشری نباشد؛ زیرا عنوان «آمنوا» (در آغاز آیه) همه مسلمانان را دربر می گیرد، جز ناصبی و غالی که با دلیل خاص تخصیص خورده اند.

در استدلال به این آیه باید به چند نکته توجه شود:

الف. خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در سوره حجرات چندین بار تکرار شده است. در همه این موارد، مانند آیات ۱، ۲، ۶ و ۱۱، مخاطب عام بوده و شامل همه مسلمانان و مکلفان می شود؛ زیرا محتوای آیات به گونه ای است که یکی از اصول اخلاقی و اجتماعی را بیان می کند، مانند وجوب حفظ حرمت رسول خدا ﷺ و عدم جواز اعتماد به خبر فاسق. از این رو، هیچ فقیهی مسلمان غیرشیعه اثنا عشری را از مضمون این آیات خارج ندانسته است.

ب. در بیشتر قریب به اتفاق موارد، مخاطب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در قرآن، عام است و همه

کسانی را دربر می‌گیرد که اسلام را پذیرفته‌اند و شهادتین گفته‌اند. در این باره میان شیعه یا سنی بودن فرد و نیز تفصیلی یا اجمالی، و استدلالی یا سطحی بودن ایمان او تفاوتی نیست. به عبارت دیگر، بیشتر خطابات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در مقابل «الَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» (حج: ۱۷) است، نه در مقابل مسلمان غیرشیعه اثناعشری.

ج. تاریخ تقسیم ایمان به معنای عام (مطلق کسانی که اسلام را به‌عنوان نحله انتخاب کرده‌اند) و به معنای خاص (مسلمانانی که ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام را به‌عنوان امام پذیرفته‌اند) پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. این تقسیم‌بندی در عصر نزول آیات وجود نداشته است. بنابراین، آیه مورد استدلال نمی‌تواند به قسم خاصی ناظر باشد؛ زیرا بحث ایمان به امامت و جانشینی علی علیه‌السلام بعد از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مطرح شده است. البته، در عصر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اصل مسئله خلافت و جانشینی ایشان از روزهای آغازین بعثت مطرح بود. آیات و روایاتی هم، به مناسبت‌های مختلف، بر جانشینی علی علیه‌السلام پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دلالت دارد. به عبارت دیگر، مسئله امامت در عصر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مقام ثبوت مطرح بود و پس از رحلت آن حضرت، مقام اثبات و تحقق خارجی آن مطرح شد.

د. صدر آیه مورد استدلال که درباره نهی از سوءظن و تجسس در امور دیگران است، اطلاق دارد؛ بنابراین، قطعاً همه مکلفان و مسلمانان را دربر می‌گیرد. بنابر این وحدت سیاق، اگر نگوییم دلیل بر تعمیم است، دست کم قرینه و مؤیدی قوی بر شمول است.

با توجه به نکات فوق، حمل ایمان در آیه بر مؤمن خاص (شیعه اثناعشری) بلاوجه است؛ مگر مخصص و مقیدی معتبر وجود داشته باشد.

برای حرمت غیبت، افزون بر این آیه، به آیات دیگری هم استدلال شده است. این آیات هم، برفرض قبول دلالت، اطلاق دارند و مسلمانان مخالف را نیز دربر می‌گیرند. برخی از این آیات عبارت‌اند از:

- «وَيَلِّ لِكُلِّ هَمَزَةٍ لَمَزَةٌ» (همزه: ۱)؛

- «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ» (نساء: ۱۴۸)؛

- «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (نور: ۱۹).

هریک از این آیات، صرف‌نظر از اشکالاتی که ممکن است درباره دلالت آنها بر حرمت غیبت وارد باشد، اطلاق دارد و شامل مخالفان نیز می‌شود؛ اما بحث از اینکه آیا دلالت آیات بر حرمت غیبت تمام است یا نه، از حوصله این نوشتار خارج است.

۲-۲-۲. دلیل دوم

دلیل دیگری که بر حرمت غیبت فرقه‌های شیعه غیراثناعشری و اهل سنت دلالت دارد، حکم عقل است.

توضیح

مقدمه نخست: غیبت سبب هتک آبروی غیبت‌شونده است؛

مقدمه دوم: هتک آبروی غیبت‌شونده ظلم به او و قبیح است؛

نتیجه: پس غیبت از نظر عقل ظلم است و قبیح. از باب «قاعده ملازمه» (کلما حکم به العقل حکم به الشرع) نتیجه می‌گیریم، از نظر شارع، غیبت مسلمانان ظلم است و حرام.

این استدلال شامل مخالفان نیز می‌شود، زیرا حکم عقل به قبح ظلم و قبیح بودن غیبت مختص شیعه اثناعشری نیست.

۲-۲-۳. دلیل سوم

سومین دلیل حرمت غیبت مخالف، روایات فراوانی اند که اگر متواتر اجمالی یا معنوی نباشند، قطعاً در حد استفاضه هستند و به بحث سندی نیاز ندارند. در این روایات، حرمت غیبت بر عنوان مسلم صادق است؛ اعم از اینکه شیعه اثناعشری باشد یا یکی از فرقه‌های شیعه یا از اهل سنت. در ادامه، به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم.

۲-۳-۱. روایات دال بر حرمت غیبت مخالف

الف. روایت حرث بن مغیره که می‌گوید امام صادق علیه السلام فرموده است: «مسلمان برادر مسلمان است. غیبت او را نمی‌کند»^۱ (حرعاملی، ۱۴۱۰ق: ج ۱۲، ص ۲۷۹، ح ۳).



عبارت «لایغتابه» دال بر حرمت است. در اصول ثابت شده است همان‌گونه که اگر جمله خبری اثباتی در مقام انشا باشد، دال بر وجوب است (بلکه آکد است از صیغه امر)، جمله خبری نفی هم اگر در مقام انشا باشد، دال بر حرمت است. روایت ربعی نیز در ادامه این روایت در همین منبع آمده که همان مضمون روایت مغیره را دارد^۲ (همان، ح ۵).

دلالت روایت، به بیانی که در روایت نخست ذکر شد، تمام است و از نظر سند نیز معتبر است؛ زیرا رجل در سند فضیل بن یسار آمده که ثقه است؛ پس روایت مرسله نیست. برفرض تشکیک در این مطلب، راوی از ربعی، حماد بن عیسی است که از اصحاب اجماع است. بر مبنای کسانی که نقل اصحاب اجماع را با یک واسطه مصداق توثیق عام می‌دانند، سند تمام است. اما اگر این مبنا را نپذیریم، و قبول نکنیم مقصود از رجل، فضیل بن یسار است، سند ضعیف می‌شود و در نتیجه، به مؤید تبدیل می‌شود.

ب. ابوذر از رسول خدا ﷺ چنین روایت می‌کند: «فحش دادن به مسلمانان سبب فسق، کشتن او سبب کفر، و خوردن گوشت او (غیبت) معصیت خدا است».^۳ (همان: ص ۲۸۰، ح ۹).

دلالت روایت بر حرمت غیبت مسلمان صریح است ولی سند ضعیف است؛ زیرا در سند رجاء بن یحیی و محمد بن شمون ضعیف‌اند.

ج. در موثقه سکونی از امام صادق علیه السلام نقل شده که ایشان از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند: «هرکس از آبروی برادر مسلمانش دفاع کند، بهشت بر او واجب می‌شود».^۴ (همان: ص ۲۹۲، ح ۳). دلالت این روایت تمام است، زیرا عنوان «أخیه المسلم» شاهی است بر اینکه غیبت حرام دائرمدار عنوان مسلم است؛ همان‌گونه که ورود به بهشت دائرمدار دفاع از آبروی مسلم است. سند موثقه است، چون سکونی عامی است.

روایات دیگری نیز به همین مضمون رسیده است، مثل روایت انس ابن محمد (همان: ص ۲۹۱، باب ۱۵۶، ح ۱)، روایت‌های ۶، ۷ و ۸ باب ۱۵۶ (منبع پیشین)، روایت مناهی (همان: ص ۲۸۲، ح ۱۳) و روایت ابراهیم بن عمر الیمانی (همان: ص ۲۰۶، ح ۸).

از این روایات استفاده می‌شود موضوع حرمت غیبت مسلمان است، اعم از شیعه اثناعشری و فرقه‌های دیگر شیعه و اهل سنت؛ البته، فرقه‌های ناصبی و غالی، به دلیل خاص، از عموم و اطلاق ادله حرمت غیبت خارج شده‌اند.

۲-۳-۲. اشکالات

۱-۲-۳-۲. اشکال نخست

سند بعضی از این روایات ضعیف است.

پاسخ

نخست: سند بعضی تمام است و همین برای استدلال کافی است.

دوم: اگر نگوئیم روایات با این مضمون، تواتر معنوی و اجمالی دارند دست کم در حد استفاضه هستند.

۲-۲-۳-۲. اشکال دوم

این روایات با روایاتی که موضوع حرمت را مؤمن قرار داده‌اند، مقید می‌شوند. برخی از فقیهان، از جمله صاحب حدائق، بر این باورند (بحرانی، ۱۴۰۸ق: ج ۱۸، ص ۱۵۳).

پاسخ

نخست: اینکه عنوان مؤمن، که در روایات موضوع غیبت قرار گرفته، ایمان به معنای خاص باشد و فقط شیعه اثناعشری را شامل شود پذیرفتنی نیست؛ مؤمن در روایات به معنای عام هم هست. تفصیل بحث در ذیل دلیل نخست (۲-۳-۱) گذشت.

دوم: «اسلام» از نظر فقیهان فریقین، از جمله خود صاحب حدائق، اظهار شهادتین است (همان). اگر این لفظ در معنای دیگری استعمال شده، دلیل بر اینکه آن معنا حقیقی و موضوع له است، نمی‌شود؛ زیرا استعمال اعم از حقیقت است و از این رو، حمل عنوان مسلم بر مؤمن و اسلام خاص به قرینه نیاز دارد. در مورد بحث نه تنها قرینه وجود ندارد، بلکه قرینه بر خلاف هست؛ چون تقسیم اسلام به معنای خاص و نیز مؤمن به معنای خاص در صدر اسلام وجود نداشته است.

۴-۲-۲. دلیل چهارم

طوایی از روایات درباره حرمت غیبت مسلمان به طور مطلق (به جز ناصبی و غالی) هست. در این روایات، ائمه علیهم‌السلام پیروان‌شان را با مضامین مختلف به حسن معاشرت با اهل سنت توصیه

می‌کنند. از آنجا که شیعیان با اهل سنت همزیستی و ارتباط تنگاتنگ داشتند، ائمه علیهم‌السلام درباره وظایف شرعی آنها در ارتباط با اهل سنت بی تفاوت نبودند. هرچند مدلول مطابقی این روایات حرمت غیبت اهل سنت نیست، دلالت التزامی آنها حرمت غیبت اهل سنت است؛ به گونه‌ای که جواز غیبت با مدلول روایات، که تأکید بر حسن معاشرت است، تناقض دارد.

شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه ۱۶۶ باب را با عنوان «أبواب احکام العشرة فی السفر والحضر» منعقد کرده است. او در این ابواب بیش از هشتصد و پنجاه روایت را نقل کرده است. پیام اصلی بیشتر این روایات، حسن معاشرت با دیگران، به ویژه مسلمانان است. برخی از این روایات ویژه اهل سنت اند و برخی از آنها به اطلاق یا عموم شامل اهل سنت نیز می‌شود. کثرت روایات در حدی است که ما را از بررسی سند بی‌نیاز می‌کند. البته، سند بیشتر آنها از اعتبار برخوردار است. نمونه‌هایی از این روایات معتبر عبارت‌اند از:

الف. روایت زید شحام که بر این موارد تأکید دارد: شرکت در تشییع جنازه، عیادت مریض، ادای امانت و حقوق اهل سنت. سپس امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «اگر فردی از شیعه چنین کند، می‌گویند این شخص جعفری است؛ پس من خوشحال می‌شوم و اگر چنین نکند، ننگ و عار او به من هم سرایت می‌کند» (حرعاملی، ۱۴۱۰ق: ج ۱۲، ص ۵، باب ۱، ح ۲).

ب. روایت خیمه که از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند: ایشان به شیعیان سلام می‌رسانند و رفتار نیکو با اهل سنت را به آنها توصیه می‌کنند؛ سپس می‌فرماید: «حیات و بقای امر ما با رفتار خوب و شایسته با اهل سنت محقق می‌شود». ایشان سپس برای شیعیانی که موجب احیای امر ائمه علیهم‌السلام می‌شوند، دعا می‌کنند (همان: ص ۷، باب ۱، ح ۷).

ج. روایت خثعمی که می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: در تشییع جنازه اهل سنت شرکت کنید و از مریض‌های آنان عیادت کنید و در مساجد آنها حاضر شوید و آنچه را برای خودتان دوست دارید، برای آنها دوست بدارید (همان: ص ۶، باب ۱، ح ۴).

از مجموع روایات استفاده می‌شود شیعه مطلوب ائمه علیهم‌السلام کسی است که از نظر اخلاق عملی و حسن معاشرت و انسان‌دوستی و محبت به دیگران، از جمله اهل سنت، آنچه را برای خودش می‌پسندد، برای دیگران بیسندد. بدیهی است حکم به جواز غیبت آنها با این معارف بلند ائمه علیهم‌السلام ناسازگار است.



پرواضح است چنین رفتاری بهترین روش برای جذب دیگران به معارف ائمه علیهم السلام است. این مطلب از نظر علمی و عملی تجربه شده است که برای اثبات حقانیت هر مرام و مذهب، پیش از استدلال و منطق، رفتار علمی با مدعیان آن مرام تأثیر دارد. بنابراین، اگر بخواهیم امر ائمه علیهم السلام احیا شود، این روش چاره‌ساز است.

۵-۲-۲. دلیل پنجم

روایات پرشماری بر این دلالت دارد که حرمت مال مسلم همانند حرمت جان اوست و تعرض به آن جایز نیست. فقیهان شیعه این روایات را از نظر سند و مدلول پذیرفته‌اند. بر همین پایه، ایشان فتوا داده‌اند که تصرف در اموال اهل سنت، بدون اذن آنها، حرام و موجب ضمان است (حرعاملی، ۱۴۱۰ق: ج ۲۹، ص ۹).

از سوی دیگر، از نظر عقلا و شرع مقدس، اهمیت آبرو از مال بیشتر است. بنابراین، عقلا در دوران امر میان ازدست رفتن مال و عرض، اولی را مقدم می‌دارند. این مطلب از سوی ائمه علیهم السلام امضا شده است. برای نمونه، طبق روایاتی، امام حسین علیه السلام به شاعری مبلغی هدیه می‌دهد.^۸ شخصی اعتراض می‌کند. حضرت علیه السلام می‌فرماید: «بهترین مال آن است که آبرویت با آن حفظ شود» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۴۴، ص ۱۸۹). از این روایت استفاده می‌شود که اهمیت آبرو از مال بیشتر است.

در نتیجه این مقدمات، همان‌گونه که تعرض به مال اهل سنت حرام است، تعرض به آبروی اهل سنت نیز حرام است. بنابراین، اگر نگوئیم غیبت ایشان به طریق اولی حرام است، دست کم در حد مال او حرام است.

روایاتی که بر حرام و مورد ضمان بودن تصرف در مال اهل سنت دلالت دارند، فراوان‌اند. مثلاً:

الف. صحیحۀ ابی بصیر از امام صادق علیه السلام که دلالتش چنین است: حرمت مال مؤمن مانند حرمت جان اوست^۹ (حرعاملی، ۱۴۱۰ق: ج ۱۲، ص ۲۸۱، باب ۱۵۲، ح ۱۲).

ب. در اهل سنت نیز روایاتی با این دلالت هست که آبروی مسلم همانند جان و مال او احترام دارد و تعرض به آنها حرام است، از جمله: قال النبی صلی الله علیه و آله: «کل المسلم حرام دمه و ماله و عرضه» (قشیری نیشابوری، ۱۴۱۲ق: ج ۸، ص ۱۱).

با توجه به اینکه در نظر عقلا و شرع، اهمیت آبرو از مال بیشتر است، به طریق اولی تعرض به آبروی مسلمان غیرشیعی حرام است

نتیجه‌گیری

الف. دربارهٔ جواز و عدم جواز غیبت مسلمان غیرشیعهٔ اثناعشری دو قول هست: جواز و عدم جواز.

ب. بر قول نخست هفت دلیل اقامه شده است:

۱. روایات، ادعیه و زیاراتی که از آنها جواز لعن، سب، اتهام و غیبت مخالفان استفاده می‌شود.

به این استدلال سه پاسخ داده شد.

۲. روایاتی که دلالت دارد اهل سنت کافرند.

دربارهٔ استناد به این روایات، به تفصیل، پاسخ داده شد و شش توجیه برای آنها بیان شد.

۳. مخالفان مصداق متجاهر در فسق‌اند و غیبت متجاهر جایز است.

به این استدلال دو پاسخ داده شد.

۴. از آیهٔ دال بر حرمت غیبت استفاده می‌شود موضوع غیبت «اخ المؤمن» است و مخالفان مصداق اخ المؤمن نیستند.

به این استدلال دو پاسخ داده شد.

۵. روایاتی که دلالت دارند ناصبیان از یهود و نصارا شرترند.

به این روایات دو پاسخ داده شد.

۶. سیرهٔ متشرعهٔ علما و عوام بر غیبت مخالف بوده است.

به این استدلال پنج پاسخ داده شد.

۷. ضرورت مذهب شیعه بر این است که مخالف احترام ندارد، پس غیبت او جایز است، چون حرمت غیبت دائرمدار احترام مسلمان است.

به این استدلال دو پاسخ داده شد.

ج. درمقابل، پنج دلیل بر حرمت غیبت مطلق مسلمان (به‌جز ناصبی و غالی) اقامه شد.

پی نوشت:

۱. و عنهم، عن سهل بن زياد، عن عبد الرحمان بن أبي نجران، عن مثنى الحنات، عن الحرث بن المغيرة قال: «قال أبو عبدالله عليه السلام المسلم أخو المسلم هو عينه ومرآته ودليله، لا يخونه، ولا يخدعه ولا يظلمه ولا يكذبه ولا يغتابه».
۲. وبالإسناد عن ربعي، عن رجل، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «المسلم أخو المسلم لا يظلمه ولا يخذله، ولا يغتابه ولا يفتنه ولا يحرمه».
۳. محمد بن الحسن في (المجالس والأخبار) بإسناده الآتي، عن أبي ذر، عن النبي صلى الله عليه وآله في وصية له قال: «يا أباذر، إياك والغيبة، فإن الغيبة أشد من الزنا»، قلت: ولم ذلك يا رسول الله؟ قال: «لأن الرجل يزني فيتوب إلى الله فيتوب الله عليه، والغيبة لا تغفر حتى يغفرها صاحبها. يا أباذر، سباب المسلم فسوق، وقتاله كفر، وأكل لحمه من معاصي الله، وحرمة ماله كحرمة دمه»، قلت: يا رسول الله وما الغيبة؟ قال: «ذكرك أخاك بما يكره»، قلت: يا رسول الله، فإن كان فيه الذي يذكر به، قال: «إعلم أنك إذا ذكرته بما هو فيه فقد اغتبتته، وإذا ذكرت به بما ليس فيه فقد بهته».
۴. وفي (ثواب الأعمال) عن أبيه، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من رد عن عرض أخيه المسلم، وجبت له الجنة البتة».
۵. وبالإسناد عن صفوان بن يحيى، عن أبي أسامة زيد الشحام قال: قال لي أبو عبدالله عليه السلام: «اقرأ على من ترى أنه يطيعني منهم وبأخذ بقولي السلام، وواصيكم بتقوى الله عز وجل، والورع في دينكم، والاجتهاد لله، وصدق الحديث، وأداء الأمانة، وطول السجود، وحسن الجوار، فهذا جاء محمد صلى الله عليه وآله أدوا الأمانة إلى من ائتمنكم عليها برا أو فاجرا، فإن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يأمر باداء الخيط والمخيط صلوا عشائركم، واشهدوا جنازتهم، وعودوا مرضاهم، وأدوا حقوقهم، فإن الرجل منكم إذا ورع في دينه وصدق الحديث وأدى الأمانة وحسن خلقه مع الناس قيل هذا جعفري، فيسرنى ذلك ويدخل عليّ منه السرور، وقيل هذا أدب جعفر، وإذا كان علي غير ذلك دخل عليّ بلاؤه وعاره، وقيل هذا أدب جعفر، والله، لحدثني أبي عليه السلام ان الرجل كان يكون في القبيلة من شيعة علي عليه السلام فيكون زينها آدهم للأمانة، وأفضاهم للحقوق، وأصدقهم للحديث، إليه وصاياهم وودائعهم، تسأل العشيرة عنه فتقول من مثل فلان إنه أدانا للأمانة، وأصدقنا للحديث».
۶. وفي (السرائر) نقلاً من كتاب (العيون والمحاسن) للمفيد، عن أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد، عن أبيه، عن سعد بن عبدالله، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن بعض أصحابه، عن خيثمة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «أبلغ موالينا السلام، وأوصهم بتقوى الله والعمل الصالح وأن يعود صحيحهم مريضهم، وليعد غنيمهم على فقيرهم، وأن يشهد حيهم جنازة ميتهم، وأن يتلاقوا في بيوتهم، وأن يتفاوضوا علم الدين، فإن ذلك حياة لأمرنا، رحم الله عبداً احبى أمرنا».
۷. وعنه، عن أحمد، عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد جميعاً، عن القاسم بن محمد، عن حبيب الخثعمي قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: «عليكم بالورع والاجتهاد، واشهدوا الجنائز، وعودوا المرضى، واحضروا مع قومكم مساجدكم وأحبوا للناس ما تحبون لانفسكم».
۸. قب: عمرو بن دينار قال: دخل الحسين عليه السلام على اسامة بن زيد وهو مريض، وهو يقول: واغماء، فقال له الحسين عليه السلام واما غمك يا أخي؟ قال: ديني وهو ستون ألف درهم فقال الحسين عليه السلام: هو علي قال: إني أخشى أن أموت، فقال الحسين عليه السلام لن تموت حتى أفضيها عنك، قال: فقضاها قبل موته.
- وكان عليه السلام يقول: شر خصال الملوك: الجبن من الاعداء، والقسوة على الضعفاء والبخل عند الاعطاء.
- وفي كتاب أسس المجالس أن الفرزدق أتى الحسين عليه السلام لما أخرجه مروان من المدينة فأعطاه عليه السلام أربعمائة دينار، فقيل له: إنه شاعر فاسق منتهر فقال عليه السلام إن خير مالك ما وقيت به عرضك.
۹. وعن فضالة، عن عبدالله بن بكير، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: سباب المؤمن فسوق، وقتاله كفر، وأكل لحمه معصية لله وحرمة ماله كحرمة دمه.

کتابنامه

۱. ابن حجر الهيتمي، أحمد بن محمد بن علي (١٤١٧ق/١٩٩٧م)، الصواعق المحرقة على أهل الرفض و الضلال و الزندقة تحقيق عبد الرحمن بن عبد الله التركي و كامل محمد الخراط، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ نخست.
۲. ابن نجيم الحنفي، زين الدين (٢٠١٠م)، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، بيروت، دارالمعرفة، چاپ دوم.
۳. اراكي، شيخ محمد علي (١٤١٣ق)، المكاسب المحرمة، قم، مهر، چاپ نخست.
۴. اردبيلي، احمد بن محمد (١٣٦٤ق)، مجمع الفائده و البرهان، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، قم.
۵. اميني (علامه)، عبد الحسين (١٤٣٠ق)، گزيده اي جامع از الغدير، تلخيص، ترجمه و تحقيق محمد حسن شفيعي شاهرودي، قم، ميراث نبوت.
۶. انصاري، مرتضى (١٤١١ق)، كتاب المكاسب، قم، منشورات دارالذخائر، چاپ نخست.
۷. ايرواني الغروي، ميرزا علي (١٤٢١ق)، حاشية المكاسب، قم، دار ذوى القربى.
۸. بحراني، الشيخ يوسف (١٤٠٨ق)، الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، قم، مؤسسة النشر الإسلامي.
۹. حرعالمى، محمد بن الحسن (١٤١٠ق)، وسائل الشيعة، قم، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث.
۱۰. الخادمى، أبوسعيد محمد بن محمد (١٣٤٨ق)، بريقة محمودية، قاهره، مطبعة مصطفى البابى الحلبي.
۱۱. خوئي، ابوالقاسم (١٤١٣ق)، موسوعة الإمام الخوئي، قم، مؤسسة احياء آثار الإمام الخوئي، چاپ دوم.
۱۲. الدويش، أحمد بن عبدالرزاق (١٤٢٦ق)، فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الإفتاء (ج ٣)، فتاوى شماره ٣٠٠٨، رياض، دار المؤيد للنشر والتوزيع.
۱۳. سبجاني، شيخ جعفر (١٤٢٤ق)، المواهب في تحرير أحكام المكاسب، قم، مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام.

۱۴. السبکی، تقی الدین علی بن عبدالکافی (۱۴۱۳ق)، فتاوی السبکی، بیروت، دارالمعرفة.
۱۵. سیواسی، کمال الدین محمد بن عبدالواحد (۱۴۲۴ق)، شرح فتح القدير، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم.
۱۶. شهید اول (محمد بن مکی العاملی) (۱۳۹۹ق)، القواعد و الفوائد، تحقیق السيد عبد الهادی الحکیم، قم، منشورات مکتبة المفید، چاپ نخست.
۱۷. طباطبائی یزدی، السيد محمد کاظم (۱۴۲۵ق)، العروة الوثقی، قم، اسماعیلیان، چاپ ششم.
۱۸. قشیری النیشابوری، ابوالحسین مسلم بن الحجاج (۱۴۱۲ق)، صحیح مسلم، قاهره، دارالحديث.
۱۹. قمی، شیخ عباس، (۱۳۸۵ش) انتشارات اسوه، قم.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۲۹ق)، الکافی، قم، دارالحديث، چاپ نخست.
۲۱. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم.

